

نقد و بررسی کتاب

محمد استعلامی

قرن روشنفکران

اثر میشل وینوک - ترجمه دکتر مهدی سمسار

تهران، نشر علم، ۱۳۷۹ ش.

۹۶۰ صفحه، ۴۷۵۰ تومان

پژوهشی ست پرمایه درباره نواندیشی و نقش روشنفکران در فرانسه قرن بیستم که در آن میشل وینوک (Michel Winock) استاد تاریخ معاصر در دانشکده علوم سیاسی دانشگاه پاریس، آنچه را از سال ۱۸۹۸ و بعد در سراسر قرن بیستم در جنبشهای سیاسی، در تفکرات اندیشه مندان، و در مطبوعات و احزاب فرانسه جریان داشته، با دقت بررسی کرده، و نقاط ضعف و قوتی را که در شخصیت هر یک از این متفکران یافته باز نموده است. کتابی ست بسیار پر محتوا که جدا از ضمایم ۹۱۵ صفحه است و اگر بخواهید آن را خلاصه کنید، چندان کمتر از ۹۱۵ صفحه نخواهد شد. گزارشی ست از وقایع سیاسی مهمی که در فرانسه می گذرد، اما به اقتضای روابط گسترده ای که در این قرن میان تمام کشورها جاری ست، مطالب آن با تمام اروپای قرن بیستم و در موارد بسیاری با آسیا و آفریقا و نیمکره غربی نیز مربوط می شود.

کتاب قرن روشنفکران (*Le siècle des intellectuels*) در آوریل سال پیش، همزمان با بیستمین سالگرد درگذشت ژان پل سارتر انتشار یافته، و به موازات آن، کتابها و مقالات بسیار دیگری نیز درباره سارتر - که او را یک نویسنده متعهد باید شمرد -

به چاپ رسیده، و یکی از نویسندگان فرانسوی، Bernard-Henri Levy کتاب خود را «قرن سارتر» نامیده است.

مترجم در مقدمه خود بر این کتاب می نویسد: «روشنفکر یک اختراع فرانسوی ست. شاید عنوان «اختراع» برای پیدایش لفظ روشنفکر غریب جلوه کند، لیکن این اصطلاح را که هنوز در تعریف جامع و مانع آن، و شخصیت انسانی که می تواند برازنده آن باشد، بحث و اختلاف نظر ادامه دارد، نمی توان از خاستگاهش - فرهنگ فرانسه - جدا کرد» (ص ۸). این سرگشتگی در یافتن «تعریف جامع و مانع» برای کلمه روشنفکر، اشاره به این واقعیت است که در جامعه قرن بیستم فرانسه و نیز تمام اروپا، بسیاری از معتقدان سوسیالیسم و کمونیسم که یک آگاهی کلی و سطحی از مارکسیسم و لنینیسم را برای حل تمام مشکلات بشریت کافی می دانستند، خود را با همان آگاهی محدود «روشنفکر» به معنی کامل می دیدند، و هر که را که جز آن می اندیشید و می فهمید، تاریک فکر و وابسته به امپریالیسم غرب می شمردند. کتاب قرن روشنفکران علاوه بر معلومات بسیاری که به خواننده می دهد، تفاوت میان مدعیان روشنفکری و روشنفکران واقعی را نیز پیش چشم خواننده می گذارد، و این حقیقت را نیز که از میان این متفکران و روزنامه نویسان و بازیگران سیاست آنها که به راستی متعهد و مسؤول بوده و خطاهای خود را پنهان یا انکار نکرده اند، از شمار انگشتان دست بیشتر نبوده اند.

جریان روشنفکری به معنی عام آن در فرانسه با محکومیت ناروای یک افسر ارتش آغاز می شود که به دلیل اهمیت آن ثبت تاریخ شده است. کپیتان دریفوس (Dreyfus) بر اساس یک سند جعلی متهم به همکاری با آلمانها، و در سال ۱۸۹۴ به خلع درجه و تبعید به گویان مستعمره فرانسه محکوم می شود. در پائیز ۱۸۹۷ ناروایی این حکم آشکار می گردد، و امیل زولا در روزنامه معروف *Aurore* مقاله ای در اعتراض به حکم شورای جنگ می نویسد، که ژرژ کلمانسو (George Clemenceau) - سردبیر روزنامه و بعدها نخست وزیر فرانسه - مقاله را با عنوان «من متهم می کنم!» (J'accuse!) به چاپ می رساند و عنوان و محتوای مقاله زولا فرانسه را تکان می دهد و این آقای کلمانسو نخستین کسی ست که کلمه روشنفکر (intellectuel) را در مطبوعات فرانسه به معنایی شامل متفکران و دانشگاهیان و اندیشه مندان به کار برده است. مقاله «من متهم می کنم!» امیل زولا نقطه طلوع یک جنبش فکری ست که ظهور مردانی مانند موریس بارس، آندره ژید، لویی آراگون، ژان پل سارتر، ریمون آرون، آندره مالرو؛ البر کامو، و میشل فوکورا در پی دارد، مردانی که به گفته مترجم قرن روشنفکران «فقط به نوشتن و اندیشیدن بسنده نکردند، بل که وارد میدان عمل شدند،

تعهد اختیار کردند، و در همهٔ مبارزات اجتماعی و گردهادهای سیاسی حضور فعال یافتند» و از میان آنها کسانی چون رومن رولان، آندره ژید، ژان پل سارتر، آندره مالرو، و ریمون آرون خود را «صاحب این حق و اعتبار دانستند، که نظام نوینی را که به نام توده‌های زحمتکش و در پی یک انقلاب سوسیالیستی در روسیه، به حکومت رسیده بود و داعیهٔ استقرار یک جامعهٔ ایده آل داشت، اول در معرض نقد بگذارند و بعد محکوم کنند...» (ص ۸-۹). اما این کتاب، برای ستایش یا دفاع از این روشنفکران متعهد نیز نوشته نشده، و در آن مکرر از خطاها، تغییر مسیرها و پشیمان شدنهای اینان نیز سخن رفته، و میشل وینوک نشان داده است که اینان نیز گاه بیراهه رفته اند اما به چند ورق نوشتهٔ تبلیغاتی که روزهای جوانی خوانده اند نچسبیده اند و در برابر مردم خطاهای خود را با سفسطه پوشانده اند (ص ۴۷۷).

نویسندهٔ قرن روشنفکران پژوهش خود را با توجه به اهمیت بیشتر چند تن از این متفکران و نویسندگان به پنج دوره تقسیم کرده است: سالهای ۱۸۹۸ تا ۱۹۱۸ را سالهای بارس (Maurice Barres)، سالهای ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۸ را، سالهای آندره ژید (Andre Gide)، و سالهای ۱۹۳۸ تا ۱۹۵۶ را سالهای سارتر (Jean-Paul Sartre) نامیده، و پس از آن، تا سال ۱۹۸۰ را سالهای سارتر تا فوکو (Michel Foucault)، و از ۱۹۸۰ تا پایان قرن را سالهای مدیا (رسانه‌ها) خوانده است.

سالهای بارس دورهٔ پیدایش و رواج مفهوم کلمهٔ روشنفکر است که با ماجرای کیتان دریفوس آغاز می‌شود. در آن سالها «روشنفکر» به همهٔ نویسندگان، هنرمندان، و دانشگاهیان که امضای خود را پای اعتراض نامه‌ها گذاشته بودند اطلاق می‌شد، و آغاز کنندهٔ این اعتراضها چنان که خواندیم امیل زولا بود. سوسیالیسم و کمونیسم در همان سالها مطرح می‌شود. حزب سوسیالیست، و در برابر آن جنبش دست راستی «اکسیون فرانسز» (Action Francaise) نیز شکل می‌گیرد. اکسیون فرانسز یک جنبش مقتدر و آزاد است در حمایت از ناسیونالیسم و گاه با گرایشهای سلطنت خواهی (monarchiste) که موریس بارس نیز، در تمام منازل فکری خود پیرو آن نیست. این جنبش، روشنفکری را بدان معنی که کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها برانندهٔ خود می‌دانند نمی‌پذیرد (ص ۱۱۷ تا ۱۲۱ و ۵۳۱). در همان سالهای بارس، آندره ژید نیز در صحنه حضور دارد و ماهنامهٔ *La Nouvelle Revue Francaise* (یا NRF) را منتشر می‌کند.

بارس نویسندهٔ بزرگ ناسیونالیست فرانسه، و برای بسیاری از نویسندگان، یک پیش‌کسوت است، اما او بیش از آن که به فکر نجات دریفوس باشد، به ثبات در جامعه

می اندیشد (ص ۳۷ تا ۳۹). با امیل زولا دوستی نزدیک دارد اما بسیاری از مدعیان روشنفکری را مردمانی مغرور می بیند که «مثل آحاد بی مقدار جامعه! فکر نمی کنند» (ص ۵۱). با الهام از هشدارهای اوست، که در کنار «اکسیون فرانسز» یک جنبش ضد روشنفکری (Anti-intellectualisme) نیز پدید می آید که با اعتراضهای امیل زولا و روشنفکری کلمانسو موافق نیست، و طبعاً ناسیونالیست ها و مونارشئیست ها آن را می پسندند (ص ۵۳ تا ۵۹). به تدریج یک ناسیونالیسم روشنفکرانه نیز شکل می گیرد که موریس بارس برجسته ترین فرد آن است. جالب توجه است که از اعضای آکادمی فرانسه نیز آنا تول فرانس تنها کسی است که با موج روشنفکری و اعتراضهای امیل زولایی روی موافق نشان می دهد (ص ۱۰۲).

سالهای ژید، سالهای پس از جنگ جهانی اول است که ویرانیهای بسیاری بر جای می گذارد، و از دل همان جنگ است که «انقلاب بلشویکی روسیه برخاسته، تا بهشت خیالی کمونیسم را به دنیا عرضه کند، موسولینی به میدان آمده تا فاشیسم را هدیه کند، و هیتلر، تا نازیسم را بر اساس فلسفه نژاد برتر در عمل بیازماید... در سالهای ژید، انقلاب هدف مطلوب است اما کدام انقلاب؟!» (ص ۱۱ و ۱۲). سالهای ژید دوره ظهور شماری از شاهکارهای ادبی فرانسه نیز هست. آنا تول فرانس در سال ۱۹۲۰ جایزه ادبی نوبل را می برد، روزنامه ادبی *La Nouvelle Littérature* در ۱۹۲۲ تأسیس می شود، و سرانجام، آنا تول فرانس در ۱۹۲۴ و کلمانسو در ۱۹۲۹ از دنیا می روند. در این سالها روشنفکران از بیم جنگ جهانی دیگری پریشان اند و بسیاری از آنها می پندارند که تعهد آنان به آزادی و دموکراسی می تواند راه را برای خروج از این بن بست و پیشگیری از یک جنگ بزرگ بگشاید! و می بینیم که نمی گشاید. میان خود آنها درگیریهای فکری بسیار است. و یکی از خود آنها ژولیان باندا (Julien Benda) خیانت روشنفکران (*Trahison des Clercs*) را منتشر می کند که هنوز یکی از آثار بحث انگیز فرهنگ معاصر است (ص ۲۹۱). برجستگی شخصیت آندره ژید در این سالها به دلیل دید گسترده او در مسائل جهانی است. در ۱۹۲۶ به کنگو سفر می کند، و بهره کشی استعمارگران اروپایی را از بومیان مشاهده می کند و به صراحت می نویسد که استعمار ویران کننده بوده است نه آباد کننده (ص ۳۳۲-۳۳۴). در ۱۹۳۶ پس از آن که سالها از سیستم شورایی روسیه با تحسین یا توجیه سخن گفته، به سرزمین شوراها می رود، به گرمی پذیرایی می شود اما می بیند که در روسیه کمونیسم وجود ندارد (ص ۴۳۳). کتاب بازگشت از شوروی (نوامبر ۱۹۳۶) در هجورژیم شوروی نیست، اما از عدم تحرک توده ها، شخصیت زدایی، و نارواییهای بسیار نیز سخن

می گوید، و این اعتقاد ژید را تصویر می کند که «شر، شر است باید آن را فاش کرد...» (ص ۴۳۳-۴۴۲). در سالهای آخر زندگی آندره ژید، میان او و ژان پل سارتر جوان دوستی پدید می آید و ژید کارهای سارتر جوان و استعداد او را می ستاید هرچند که تمام خطوط فکری آن دو همانند نیست. پس از مرگ ژید در ۱۹۵۱ سارتر در عصر جدید خود ژید را می ستاید که «شهامت آن را داشت که به خطای خود اعتراف کند» (ص ۶۰۲-۶۰۵).

در سالهای سارتر، جنگ جهانی دوم، تشکیل دولت مارشال پتن (Petain)، دولت آزاد فرانسه به رهبری دوگل، و پس از آزادی فرانسه قدرت گرفتن کمونیستها را باید مهمترین وقایع شمرد. در ۱۹۴۷ جنگ سرد میان شرق و غرب آغاز می شود. و سوسیالیست ها و کمونیست ها، به قول خودشان روشنفکران، با مشکل تعیین موضع در برابر حزب کمونیست، در واقع تعیین موضع در برابر اتحاد شوروی رو به رو می شوند. ژان پل سارتر و سپس سیمون دوبوواری (Simone de Beauvoir) «به مثابه مدرن ترین زوج سالهای پس از آزادی مورد تحسین و تقلیدند... سیمون دوبوواری جنس دوم (Le Deuxieme Sexe) را منتشر می کند، که به عنوان «انجیل فمینیسم» شهرت می یابد. در آن سالها که بسیاری از کمونیست های فرانسه به استالینی بودن می بالند، سارتر نیز یک کمونیست جدی ست. اما گزارش خروشچف درباره جنایات استالین، حمله ارتش شوروی به بوداپست و درهم شکستن قیام آزادیخواهان مجارستان، و بسیاری وقایع دیگر امید او را به کمونیسم و اتحاد شوروی نابود می کند و از این پس، او روشنفکری ست که با وجود اعتقاد به سوسیالیسم حضورش در جریانهای ادبی و سیاسی فرانسه، و جهان، یک حضور مستقل است (ص ۱۳-۱۵ و ۶۷۲). از ژوئن ۱۹۴۳ حضور یک نویسنده دیگر چشمگیر است: البر کامو (Albret Camus)، که با نقد کتاب تهوع سارتر به میدان می آید. اما خود حرفهای بسیاری دارد. دوستی آنها همراه است با کشمکشهای فکری، کامونویسندگی را آزاد از سود و زیان فردی می پسندد، و دموکراسی و آزادی برای او بالاترین هدف است، و به صراحت می گوید که «فرانسه در منطقهای بین المللی عجین شده است و همین منطقها نه اجازه انقلاب مارکسیستی به او می دهد و نه ضد انقلاب ناسیونالیستی». در این نقطه است که سارتر و کاموراهشان از یکدیگر جداست، و باز دو چهره محبوب دوستار یکدیگرند، و کامو در برخورد با اختلاف نظرها آرام تر است (ص ۶۱۷-۶۳۲).

در سال ۱۹۴۸ انتشار کتاب افتراق بزرگ (Le Grand Schisme) ریمون آرون (Reymond Aron) دو گونه جدایی را پیش چشم می آورد: جدایی و مقابله شرق و غرب، و شکاف بزرگی که در درون بلوک شرق با نقض استقلال چکسلواکی، و سیاستهای

تجاوزکارانه شوروی پدید می‌آید و روشنفکران را باز بر سردوراهی نگه می‌دارد (ص ۶۵۶-۶۷۱). آرون متفکر نیک اندیش و استاد فلسفه دانشگاه پاریس، فرانسه را جدا از تمام جهان نمی‌بیند، تعهد نویسنده و مسؤولیت او را در برابر جامعه تأکید می‌کند (ص ۶۶۵). خطر کمونیسم را در می‌یابد (ص ۶۶۷) و ۹ سال بعد در تریاک روشنفکران (*Opium des Intellectuels*) آن را واضح تر بیان می‌کند، و کمونیسم و سوسیالیسم را یک دکترین قرن نوزدهمی می‌بیند که - در آن تاریخ، ۱۹۵۷ - بطلان آن برای او ثابت شده است (ص ۶۶۸)، و برای آنها که در نشأه آن تریاک مانده اند، البته ریمون ارون یک مرتجع است (ص ۸۳۷). اما این مرتجع، برای ژان پل سارتر با همه اختلاف نظرهای یک دوست نزدیک است، و این دوروشنفکر متعهد به خوبی از ارزشهای یکدیگر آگاهند، و آن دورا باید دوروی یک سکه دانست (ص ۸۹۷)*.

جریانهای روشنفکری نیمه دوم قرن بیستم در سال ۱۹۷۴، با انفجار یک بمب، دور تازه ای می‌گیرد؛ انتشار متن روسی مجمع الجزایر گولاک اثر سولژنیتسین در پاریس، که تأییدی ست بر گزارشی که در سال ۱۹۵۶ خروشچف درباره جنایات استالین به کنگره حزب کمونیست شوروی داده و عاشقان کرملین، که جوابی برای سولژنیتسین ندارند، فقط می‌گویند: حرف تازه ای در آن نیست (ص ۸۶۳).

سالهای ۱۹۸۰ تا پایان قرن بیستم را میشل وینوک «سالهای مدیا» نامیده است. در آن سالها روشنفکران و اندیشه‌مندان - با هر خط مشی سیاسی - برای گسترش نفوذ خود در جامعه به رسانه‌ها نزدیکتر می‌شوند و با حضور در تلویزیون‌ها و رادیوها، به مناسبت وقایع روز خود را به عنوان وجدان بیدار جامعه! مطرح می‌کنند. وقایعی چون مداخله شوروی در افغانستان، پایان کمونیسم و فروپاشی شوروی، سقوط دیوار برلین، تجزیه یوگوسلاوی، پایان دیکتاتوری چائوشسکو در رومانی، و وقایع دیگر بالکان، و حتی جنگ خلیج فارس، همه بهانه‌هایی ست برای این حضور و اظهار نظر در جریان فکری و سیاسی روز. پس از رسواییهای رژیم استالینی، نوبت به مائویسم نیز می‌رسد و «فاش‌گوییهای مربوط به انقلاب فرهنگی درهم شکستن اسطوره را آغاز می‌کند... سایه‌های چینی سیمون لی (Simone Leys) روایت‌های ساده‌انگارانه زیارتگران معبد مائویسم را درهم می‌ریزد...» (ص ۸۵۱-۸۵۳). از آغاز دهه ۱۹۷۰ میشل فوکو یکی از چهره‌های ممتاز

* پیش از ترجمه قرن روشنفکران کتاب دیگری به فارسی ترجمه شده است که نظرهای ریمون ارون و تحلیل او را از وقایع و تحولات شوروی در بر دارد. این کتاب بخشی از درسهای ریمون ارون در دانشگاه پاریس است که ترجمه آن را دکتر محمد مشایخی استاد نامدار تعلیم و تربیت با عنوان دمکراسی و خودکامگی در سال ۱۳۷۶ ش. انتشار داده است.

روشنفکری ست، مردی که در ۱۹۵۰ زمانی کوتاه به حزب کمونیست پیوسته و از آن زود نومید شده است. او در تعریف تعهد و مسؤولیت روشنفکر، روی دانش و تجربه و منطق تکیه دارد. همزمان با نشر آثار فوکو نامهای بسیار دیگری در فرانسه و بیرون از فرانسه، مطرح می شوند که اشاره کوتاهی به آنها نیز در این نقد نمی گنجد. قرن روشنفکران پی گفتاری هم دارد با عنوان «پایان قرن روشنفکران» که جان کلامش این است: آن گونه روشنفکری که حل مسائل تمام بشریت را در خود و یا در یک ایدئولوژی می بیند، دیگر خریداری ندارد. «روشنفکر غیبگو عمرش را کرده است... هر چه هم اعتبار او عظیم باشد، دیگر جنبه تقدس ندارد...» (ص ۸۹۹-۹۰۰).

بخشید، سخن به درازا کشید؛ اما موضوع قرن روشنفکران و محتوای آن اقتضای این تفصیل را دارد. امید که در چاپ بعدی خطاهای چاپی کتاب کمتر باشد و بر فهرست الفبایی آن نام کتابها، روزنامه ها، و عنوانهای مباحث نیز افزوده شود.

بخش تحقیقات اسلامی، دانشگاه مک گیل، مونترآل

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی